



● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر- سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی- نشانی: خیابان کوهسنگی- ابتدای کوهسنگی ۱۵- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸-۱- نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴- روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

SHAHRARANEWS.IR

شبه

۳۳ تیر ۱۴۴۴  
۷ مهر ۱۴۴۴  
شماره ۴۴۴۴

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میتوانم اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

۴۶٪  
رطوبت هوا

۳۲ ↑ ۲۱ ↓

صبح ۲۴  
ظهر ۳۰

عصر ۳۲  
شب ۲۶

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر: ۱۱:۳۷:۲۳ ● نیمه شب شرعی: ۰۸:۴۵:۲۲

غروب آفتاب: ۱۸:۵۰:۰۲ ● اذان صبح فردا: ۰۲:۴۱:۱۳

اذان مغرب: ۱۹:۰۱:۵۸ ● طلوع آفتاب فردا: ۰۴:۲۵:۲۴

## قد کشیدن زیر علم حسین (ع)



انداخت و انداز و راند از ش کرد. بعد دستی به سر پسر کشید و گفت: - آخه قدت کوتاهه پسر. دست نخی رسه که! پسرک روی پنجه‌های پایش ایستاد و قد بلند ی کرد. - نه. قد من کوتاه نیست. ببین. مرد خندید. - یاشه پسر. ییا این دستمال رو بگیر. از اینجا به بعدش زحمت شما. اجرت با سیدالشهدا. ماشاء... پسرک با خوشحالی دستمال را گرفت. شیشه اولین ماشینی که از راه رسید را با دقت تمیز کرد. صدای راننده را شنید: - دست در دنگته عمو جان. قبول باشه. ته دلش کیف می کرد از اینکه او هم کاری از دستش برآمده است. یکی دوساعت که گذشت. کار تمام شد. وقت رفتن بود. پسرک دلش نمی آمد برود. ایستاده بود. دست در دنگته پسر. تمام شد دیگه. زحمت کشیدی. ممنون. پسرک همچنان ایستاده بود و دلش تند می زد. - میشه برای منم بنویسین؟ مردی که به شابلون در دست داشت تا جعب پر سید: - کجا بنویسم پسر؟ پسرک دست هایش را بالا زد. سینه اش را جلو داد و سرش را بالا برد. - چرا نشه! به روی چشم. چند دقیقه بعد. پسرک آهسته و آرام. از میان شلوغی های به سمت خانه می رفت. احساس می کرد بزرگ شده است. همه به او نگاه می کردند. روی سینه اش به خط سفید «حسین جانم» می درخشید.

عکس و روایت: حمید سلطان آبادیان

امام حسین (ع):

شما را به تقوای الهی سفارش می کنم، زیرا خدا ضمانت داده کسی را که تقوای الهی پیشه کند، از آنچه ناخوش می دارد، به آنچه خوش می دارد انتقال دهد و از جایی که گمان نمی برد، روزی اش دهد.

گزیده تحف العقول

حدیث

صدايت رادر اين صحرا طنين انداز خواهی کرد ..... تو موسای و در گهواره هم اعجاز خواهی کرد سیدی گلوی توست این یا که ید پيشا ..... تو چشم کور ها را بر حقيقت باز خواهی کرد کد امين راز خلقت را تو در اين طور می بینی ..... که جانث را فدای گفتن آن راز خواهی کرد چه زیبا دل به دریا می زند مادر، چه زیبا تر ..... عروجت را از آغوش پدر آغاز خواهی کرد بگو که باز می گردی به آغوش غریبانه ..... بگو با خون سر خت تا خدا پرواز خواهی کرد اسیر سحر دنیا ییم... محتاج نگاه تو ..... تو موسای و در گهواره هم اعجاز خواهی کرد

یوسف رحیمی

مکعب کلمات

خون مظلوم معجزه می کند

شاعر و نویسنده  
حامد عسکری

روضه شامه شده بود. آقای روضه خوان رفته بود ولی دوسه خانم بچه به بغل هنوز داشتند گریه می کردند و ناله هایشان نمانی نداشت. گفتیم: عزیز گفت، جانم. گفتیم: اینا حالشون بد نشه این قدر دارن گریه می کنن؟ گفت: گریه امام حسین (ع) حال بدی نداره میوه دلم. گریه امام حسین (ع) غم روزا دل میبوره می بره چه حال بدی؟ گفتیم: به آب قند درست کنم براشون ببرم؟ گفت: نیکی و پرسش؟ درست کن ببر خب جانم. چندتا قند انداختم توی یک لیوان آب و پردم سمت خانمی که یک نوزاد کوچیک کنارش روی زمین بود. نوزاد یک سر پندگو چک سبز به پیشانی اش بسته بود و دست و پاهایش را تکان تکان می داد و

## پیش درآمد روضه علی اکبر (ع) اشک بود

روایتی از برادران مشهدی مدافع حرم، مصطفی و مجتبی بختی که با لباس تیپ فاطمیون در ارتفاعات تدمر سوریه، هم زمان به شهادت رسیدند

روایت اول/ خدیجه

خدیجه خانم ایستاده توی آشپزخانه دارد عین هر روز از این طرف به آن طرف کار هایش را روبه راه می کند. میانه های روز است که مصطفی و مجتبی، پیچ پیچ کنان از راه می رسند و انگار نه انگار هر کدماشان بیست و پنج و سی و یک سال سن دارند. درگوشی حرف هایی می زنند و دست و پایشان را گم کرده اند. مادر از شما میل نشستن بچه ها. از اضطراب مجاله شده توی چشم هایشان، می فهمد چیزی شده. این ها از همان بچگی وقتی قرار بود با همدستی هم کاری کنند، همین قدر چفت می شدند و نگاهشان را از مادر قایم می کردند. خدیجه خانم دست هایش را می شوید می رود سراغ غذا که مصطفی صدایش می زند. می آید می نشیند کنار پسر ها. هر کدام چپ و راست مادر، دو زانو نشسته اند و همین طور که با ریش های فرش بازی می کنند، آرام آرام روضه خیمه ها را پیش می کشند. حالا مگر کجای تقویمیم؟ این وقت ظهر. چه وقت روضه خواندن است؟ چیزی نگذاشته که خانه حسینیه کوچکی می شود و دل هایشان روانه صحرا ی کر بلا شده. پسر ها با سوز و گداز از آتش خیمه های می خوانند. از بی کسی زینب کبری (ع). از اندوه غروب عاشورا. بعد می رسند به روضه جسارت. به زنجیر ها، تازیانه ها، مویه ها و لب گزیدن ها. مادر دیگر امانش بریده. مجتبی می گوید خدای تاریخ تکرار شده؟ صدای پای حرامی ها را می شنوی؟ زوزه شغال های آدم نما. تا پشت ورودی های زنبینه رسیده. ما دلمان آشوب شده مادر. ندای «هل من ناصر ینصرنی»، خواب را از چشمشان گرفته، حالا دیگر دست به دامن مادر گرفته اند و دانه های ژلال اشک از سر تضرع می چکد روی محاسنشان. مادر هر دو را به آغوش کشیده. چقدر دوستشان دارد. چقدر رشید و رعنا و جوان اند. نگاه به دست هایشان می کند. بهرگ های آبی ژال لسان. خون غیرت از قلب جوان مردشان جوشیده و در تنشان جاری شده. مگر می شود برابر این عشق شکوهمند ایستاد؟ حالا دیگر مادر بی ذره ای تردید، اشک شوق و غرورش را مظهر رضایت نامه اش می کند تا گره از کار رفتنشان باز شود. روضه کوچک سه نفره شان به آخر رسیده و مادر آمین گوین اسماعیل هایش را تا مقتل عشق همراهی می کند.

مقتل خوانی

روز هفتم: هر که می خواهد برود، مقصود این جماعت منم

امیر المؤمنین حسین (ع) یاران و اصحاب و متعلقان خویش را بخواند چون همگان جمع شدند، حمد و ثنایی بگفت و این دعا بر زبان آورد. اللهم! ای حمداک علی [آن] که مرتنا بالنبوة و جعلت لنا أسماعا و أبصارا و أفئدة و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین فاجعلنا لک من الشاکرین. پس روی به یاران و دوستان و شیعیان و برادران خویش آورد و گفت: من در روی زمین بهتر و وفادار تر یارانی از شما نمی دانم و اهل بیتی نیکو روزگار تر

مهربان تر و مشفق تر از اهل بیت خویش نمی شناسم. خدای تعالی شما را جزای خیر کند. چه در حق من تقصیر نکردید و نمی کنید. مصلحتی دیده ام و از جهت خوبی حال شما ندیده کرده ام چون شب در آید شما را که اصحاب و اتباع و دوستان و یاران من هستید بر می باید خاست و هر یک دست برادری و فرزندی از آن من بگیرید و بروید زیرا که هر کجا رسید، شما را نیکو دارند و هیچ کراهتی نرسانند. مرا اینجا تنها بگذارید که مقصود

اوراق حسینی

روایتی از خون خواهی حسین (ع) و یارانش

اقدام شهوانه آگاه است. مجید قیصری داستان نویسنده متولد ۱۳۴۵ تاکنون بیش از پنج زمان و مجموعه داستان منتشر کرده است.

تا به الانش احساس می کند. تا جایی که سرانجام، در اقدامی جسورانه، در راستای خون خواهی شهدای کر بلا، به مقابله با دستگاه ظلم یزید برمی خیزد. در حالی که به نیکی از عواقب خطرناک این

خبر ندارد. این دعوت را به طیب خاطر می پذیرد. اما پس از حضور در شام. همین طور که به مرور از جزئیات آنچه بر حسین و یارانش در دشت کر بلا رفته آگاه و آگاه تر می شود. در دل خویش نفرتی فزاینده به یزید

کتاب «شماس شامی» به قلم مجید قیصری، رمانی تاریخی مذهبی است که واقعه عاشورا را دست مایه خلق روایتی داستانی کرده است. این کتاب از سوی نشر افق در ۱۵۹ صفحه منتشر شده است. قهرمان کتاب «شماس شامی» جالوت، یکی از نوادگان داوود پیامبر است. جالوت در محرم ۶۱۰ هجری به عنوان نماینده دربار روم، به قصر یزید، دعوت می شود. جالوت که ابدال فسق و ظلم و جور یزید و یزیدیان